

سخنرانی علمی

اگرچه نگرش اسلامی مبتنی بر رحمت بوده و همین نگرش، چنان اصلی اساسی در جمهوری اسلامی مطرح می‌باشد، ولی رخ نمود پدیده‌های خشونت بار در جمهوری اسلامی، موضوع ممتنعی نیست و ما در تجربه تاریخی دو دهه از حکومت اسلامی به مواردی برمی‌خوریم که محتاج تحلیل و بررسی شایسته‌ای هستند. در همین زمینه آقای کشکولی به تحلیل روندهای جاری در بلوچستان پرداخته‌اند و آقای حق‌لسان نیز با تأمل در ملاحظات قومی و مذهبی، اقدام به تحلیل سیاستهای جمهوری اسلامی ایران و طرح راهبرد کرده‌اند. در ادامه، سخنان آقایان کوشکی و خواجه‌سروی که به ملاحظات جمعیت‌شناسانه امنیت در ایران پرداخته‌اند، آمده است. در پایان نیز گزارش سخنرانی آقای رضایی که از رابطه بین جرایم با امنیت اجتماعی سخن گفته‌اند، آورده شده است. لازم به ذکر است که مشروع مطالب عرضه شده در دفتر همایشهای پژوهشکده موجود می‌باشد و متن حاضر، در حقیقت گزارش تفصیلی این سخنرانیها می‌باشد که جهت اطلاع خوانندگان تهیه، تنظیم و ارایه گردیده است.

گرایش به خشونت در بلوچستان



□ کریم کشکولی *

مقدمه

مهمی هستند. بنابراین تضادهای ساختاری، بروز شکافهای اجتماعی و تشکیل گروه‌بندیها، از جمله این نوع متغیرها می‌باشد.

مهمترین اثر اجتماعی نابرابری ثروت که بیشتر نظریه‌های اجتماعی نیز بدان توجه دارند، وقوع خشونت و شورش می‌باشد؛ زیرا این نوع نابرابری بیشترین تأثیر را در ایجاد تضاد و تعارضات اجتماعی برجای می‌گذارد.

الف) نقش اجتماعی گروههای قومی

شکافهایی که در موضوع مورد بررسی ما بر روی آن تأکید می‌شود از شکافهای مرکز و پیرامون می‌باشد که گروههای قومی را که از جمله گروه‌بندیهای ساختاری است به وجود می‌آورد.

اما صرف نظر از این که تضاد در زمانی که شکل ساختاری به خود می‌گیرد، از چه منابعی برخوردار است، شکافهای اجتماعی را تولید می‌کند. این نوع شکافها در شرایط خاصی منجر به تشکیل گروه‌بندیهای اجتماعی و حتی سیاسی می‌گردد که این گروه‌بندیها نیز اگر به گونه ساختاری شکل گیرند در درون خود شبکه‌ای از روابط میان اعضا را به وجود می‌آورند که علاوه بر پیوند دادن افراد به یکدیگر، تراکم اجتماعی بسیار نیرومندی را نیز ایجاد می‌کند.

گروه قومی هر چه منافع و حقوق شهروندی خود را در تعارض با حقوق ملی ببیند و اعضای گروه تمایزات نژادی، زبانی و مذهبی خود را با اعضای غیرگروه خودی به روشنی دریابند، شکاف عمیق‌تری را میان خود و دیگران احساس خواهند کرد. در این حالت شکاف ایجاد شده از نوع شکاف فعال است که در نتیجه آن پتانسیل کشمکش و

پس این که نظریه‌های اجتماعی، نابرابری را علت محوری شورش و خشونت قلمداد می‌کنند، نشان می‌دهد متغیرهای بینابینی، در این رابطه علی ایفاگر نقش

* دانشجوی دوره دانشجویی در دانشگاه اصفهان

ب - آشنایی اجمالی با قوم بلوچ

۱- جغرافیای سیاسی

بلوچستان شامل سرزمین وسیعی است که نواحی جنوب شرق ایران، غرب پاکستان و جنوب غربی افغانستان را دربرمی‌گیرد. این منطقه محل سکونت قوم بلوچ است که در مورد ریشه آنها اجماع نظر وجود ندارد. عمده بحث در این زمینه، بر محور دو نظریه می‌باشد: یکی ریشه ایرانی (آریایی) و دیگری ریشه عربی. نظریه دوم معتقد است که بلوچها به اعراب و اعقاب حمزه عموی پیامبر اسلام (ص) منتسب می‌باشند. نظریه اول، برای قوم بلوچ ریشه ایرانی قائل است و نظریه دوم را فاقد مستندات تاریخی می‌داند.

به هر حال روایت شده که این قوم از حدود چهار صد سال پیش، از نواحی مرکزی ایران مانند فارس، لرستان و نواحی غربی مانند کردستان به این سرزمین کوچ کرده‌اند. بلوچها دارای گویش و زبان ویژه‌ای هستند که لهجه هر طایفه با طایفه دیگر متفاوت است. بیش از یکصد طایفه بزرگ در بین این قوم وجود دارد که هر طایفه آن از تعداد قابل ملاحظه‌ای تیره تشکیل یافته است که

خسونت فزونی می‌گیرد. اما در شرایطی که همین شکاف به شکل متراکم درمی‌آید (یعنی چندین شکاف بر روی هم قرار گیرد) قطعاً بروز خسونت و شورش بیشتر خواهد بود. به عبارت دیگر وقتی گفته می‌شود یک گروه قومی، خود را در زبان، ویژگیهای فرهنگی، نژاد و مذهب با گروه مسلط در تعارض می‌بیند، شکاف ایجاد شده متراکم‌تر از قبل یعنی زمانی که وجه تمایز کم بود، خواهد شد.

با این فرض کلی ما معتقدیم که «شکافهای قومی در ایران در سالهای اخیر نسبت به سالهای قبل فعال‌تر و متراکم‌تر شده است و این شکاف بر حیات سیاسی جامعه ملی تأثیرگذار بوده و منجر به افزایش احتمال خسونت و کشمکش در این زمینه شده است.»

با توجه به موضوع بحث حاضر و مطالعه موردی در این زمینه، ما بر این باوریم که: «شکاف قومی بلوچ با گروه اکثریت با نوعی شکاف مذهبی آمیخته شده و به صورت یک شکاف متراکم و عمیق خود را نشان می‌دهد و از این رو احتمال بروز رفتارهای خسونت‌آمیز نسبت به سالهای قبل، بیشتر است که باید برای آن راه‌حلی یافت.»

یکی از تیره‌ها تیره سرداری (خانی) می‌باشد که به صورت موروثی و نسل به نسل سرداری طایفه را برعهده دارد. در رأس هر یک از تیره‌ها چند نفر ریش سفید و یک نفر کدخدا قرار دارد که مجموع ریش سفیدان تیره‌ها و سردار طایفه بزرگان طایفه تشکیل می‌دهند. این نظام قشربندی، امروزه نیز با کمی تغییرات وجود دارد و نقش تعیین‌کننده‌ای را در روابط اجتماعی این قوم برعهده دارد.

۲- مذهب

این که مذهب قوم بلوچ از ابتدا اهل سنت و حنفی بوده است، چندان روشن نمی‌باشد؛ با این حال حکومت محلی بارکزیها (۱۲۹۹ تا ۱۳۰۷ هـ.ق) را در بلوچستان، باید نقطه آغازی بر رونق مذهب اهل سنت در این منطقه دانست. در دوران حکومت دوست محمدخان بارکزی، وی تعدادی ملا و مولوی را که عموماً افغان و حنفی مسلک بودند برای امر قضاوت که تحت عنوان شریعت از آن یاد می‌شود وارد دستگاه حکومتی خود کرد. این اقدام موجب شد قشر روحانی نیز به مرور در نظام طایفه‌گی قوم بلوچ از منزلت خاصی برخوردار شود و در سلسله مراتب اجتماعی پس

از سردار (خان) و کدخدا قرار گیرد. کم‌کم به تشویق همین مولویها عده‌ای نوجوان به هندوستان فرستاده شده و در دارالعلوم دیوبند مشغول به تحصیل می‌شوند و پس از فراغت از تحصیل با بازگشت به موطن خود، به ترویج مرام دیوبندی مشغول می‌گردند، به طوری که امروز بیش از ۹۹٪ از مردم قوم بلوچ، اهل سنت و پیرو مسلک حنفی دیوبند هستند.

مسلک حنفی که امام ابوحنیفه (۸۰ تا ۱۵۰ هـ.ق) سرسلسله آن می‌باشد، در طول ۱۳۰۰ سال دستخوش دگرگونی‌هایی شده است، به طوری که امروزه از سه جناح یا گرایش عمده دیوبندی، بریلوی و مودودی می‌توان نام برد؛ که دوگرایش اول از قدمت بیشتری نسبت به گرایش سوم که از حدود سال ۱۹۳۲ میلادی به بعد رایج شد، برخوردار است. به واسطه اهمیت این گرایشها در بحث، مختصراً هر کدام به طور جداگانه بررسی می‌گردند.

۱- ۲- دیوبندی

دیوبند در یک قرن پیش دهکده‌ای از توابع نهانپور هند به شمار می‌رفت که اکنون به شهر بزرگی تبدیل شده است. در آن دهکده فردی به نام مولانا

۲-۲- بریلوی

مولانا احمد رضا خان بریلوی (متولد ۱۸۵۶ میلادی) در شهر بریلوی هند با اداره یک مدرسه علوم دینی، عقاید خود را در مخالفت با عقاید ناتاتوی مطرح می‌کرد، بعدها طرفداران عقاید او را بریلوی نامیدند. بریلویها در شهرهای مولتان، لاهور، حیدرآباد و کراچی پاکستان طرفداران زیادی دارند و از جهت اعتقادی نسبت به دیوبندیها با تشیع نزدیکتر هستند.

۲-۳- مودودی

مودودی‌گرایی جریانی فکری است که از اوایل دهه سوم قرن بیستم بوسیله فردی به نام ابوالاعلی مودودی پی ریزخته شد. این جریان فکری که نوعی روشنفکری ملهم از اندیشه‌های سیاسی اسلام را در خود دارد، از پایگاه نسبتاً نیرومندی در بین تحصیلکردگان و دانشگاهیان پاکستان برخوردار است، اما همانند بریلوی، در بلوچستان نفوذی ندارد.

۲-۴- اهل حدیث

علاوه بر این سه گرایش، جریان چهارمی نیز در بین اهل سنت پاکستان از حضور رو به گسترشی برخوردار است

عبدالقاسم ناتاتوی (ناتاتوی) با تشکیل یک مدرسه علوم دینی (۱۲۸۳ هـ) به تدریس فقه حنفی پرداخت که این خود، به مرور پایه ریز جنبش مذهبی جدیدی گشت. شاگردان او بعد از مرگش، به ترویج عقاید وی پرداختند که از آن پس به طرفداران این عقاید دیوبند اطلاق می‌شود.

امروزه تعداد زیادی از مردم پاکستان به خصوص استانهای بلوچستان و سرحد شمال غربی را پیروان دیوبند تشکیل می‌دهند. علاوه بر این، دیوبندها در پاکستان دارای مدارس بزرگ و مهمی می‌باشند و بعضی از احزاب مذهبی از جمله جمعیت علمای اسلام و جماعت اسلامی در اختیار آنهاست. مرکز دیوبند، دارالعلوم دیوبند هندوستان است و فتاوی این مرکز مورد پذیرش علمای دیوبندی می‌باشد. علمای دیوبند نسبت به تشیع دیدگاههایی تند و افراطی دارند و در این باره فتواهای متعددی را صادر کرده‌اند و بر همین اساس، شکاف عمیقی از جهت اعتقادات با تفکر شیعه رخ نموده است. علاوه بر پاکستان، مرام دیوبندی در کشورهای افغانستان، هندوستان، شیخ‌نشینهای حاشیه جنوبی خلیج فارس و حتی مصر دارای پیروانی است.

که به اهل حدیث مشهورند و با تفکرات وهابیت قرابت زیادی دارند. در عین حال این جریان با اعتقادات دیوبندی مشترکات فراوانی دارد به طوری که پیروان آنها بیشتر در احزاب مذهبی و فرهنگی وابسته به دیوبندها متمرکز می‌باشند.

با توجه به رواج مذهب حنفی شاخه دیوبند در میان قوم بلوچ در دوران حکومت بارکزی، جایگاهی ویژه یافت به طوری که در همین دوره، مردم سرکوب حکومت محلی بارکزی به دست رضاخان را نوعی حمله شیعه بر ضد سنی تلقی کردند و شکاف عمیقی را میان خود و حکومت مرکزی در زمینه مذهب قائل شدند. اما در دوران پهلوی، با توجه به اصل ایجاد محدودیت برای ترویج مذهبی، رژیم در برخورد با مولویها، این قشر را جزء عناصر رده دوم قرار داده و از مطرح شدن آنها جلوگیری می‌کرد و در این میان تکیه‌گاه اصلی خود را بر خوانین و رؤسای طوایف، که عناصری اصلی و تعیین‌کننده به شمار می‌آمدند متمرکز ساخته بود. هر چند در اواخر حکومت پهلوی تا حدودی دست مولویها برای تأسیس مدارس دینی جدید بازگذاشته شده بود، اما این اقدامات همسو با سیاستهای خاص

رژیم نسبت به قوم بلوچ طرح‌ریزی شده بود.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، ساختار ایجاد رژی قبل، به سرعت متحول شد؛ در این میان مذهب از یک امر حاشیه‌ای، خارج و وارد متن زندگی مردم گردید. مولویها که تا آن زمان در سلسله مراتب قشر بندی در رده سوم و یا حتی چهارم قرار داشتند به رده نخست ارتقاء یافته و بدل به مرجع و پناهگاهی برای عموم مردم گردیدند؛ همین امر رشد مذهب و شاخصهای مذهبی را در پی آورد. مساجد که تا آن زمان اختصاص به جمعیت انگشت‌شماری از سالخوردگان یا میانسالان داشت مملو از جمعیت جوان گردید و روز به روز بر تعداد آنها افزوده شد. مدارس دینی رونق ویژه‌ای یافت و پیوسته مدارس جدیدی تأسیس می‌شد که در نتیجه آن آمار طلاب دینی نیز رشد بسیار چشمگیری یافت.

در ادامه بحث، چگونگی تحولات مذهب و تأثیرات آن به خصوص بر افزایش خشونت، بررسی و مورد تجزیه و تحلیل قرار خواهد گرفت. اما پیش از آن، اشاره مختصری به تحركات سیاسی در قبل از انقلاب در بلوچستان بایسته می‌نماید، زیرا ویژگی این تحركات مؤید

توفیق چندانی به دست نیاورد. گروه دیگری به نام حزب دمکراتیک بلوچستان در دهه ۱۳۴۰ در بغداد تشکیل شد که شاخه بلوچی جبهه ملی خلق ایران - ائتلافی از اعضای حزب توده - بود. این گروه خواستار یک دولت دمکراتیک ملی در بلوچستان بود. استفاده از زبان بلوچی در امور آموزشی، از دیگر خواسته‌های این گروه به شمار می‌رفت؛ این گروه نیز پس از چندی متلاشی شد.

این تلاشها نه مورد حمایت جدی خوانین قرار داشت و نه این که سران مذهبی آنها را تأیید می‌کردند. از سوی دیگر تحصیلکردگان بلوچ که تعداد آنها تا اواخر دوران محمدرضا شاه به حدود یکصد نفر می‌رسید اغلب دارای اندیشه‌های مارکسیستی بودند و عمدتاً حزب رستاخیز و دفتر فرح هدایت آنها را در دست داشتند.

در مجموع، تلاشهای سیاسی در این منطقه، عمدتاً ماهیتی غیرمذهبی داشت و بیشتر، خواسته‌های قومی را دنبال می‌کرد و در این بین از حمایتها و رهنمودهای کشورهای خارجی به خصوص عراق نیز سود می‌جسته است. از سوی دیگر، رژیم نیز با درک چنین موقعیتی توانست سه مؤلفه تأثیرگذار را

آن است که به واسطه محدودیت در ترویج مذهب، خواسته‌ها شکل قومی و سیاسی دارند.

ج - تحرکات سیاسی

۱- دوره قبل از انقلاب اسلامی

اسدالله علم که مدتها سمت استانداری استان سیستان و بلوچستان را برعهده داشت توانست با نزدیک شدن به خوانین روابط دولت را با آنها مستحکم کند. وی در مقام وزیر دربار نیز تلاش بسیار مؤثری در نزدیک ساختن خوانین به دربار انجام داد و اعطای تأمین و تغییر نام بعضی از طوایف به شه بخش و شهنازی حاصل این تلاش بود. اما از سوی دیگر تحرکات سیاسی نیز که اساساً تحت نفوذ حوزه سیاسی بلوچها در پاکستان بود، به منصف ظهور رسید. تشکیل گروهی به نام جبهه آزادی بخش بلوچستان در سال ۱۳۴۳ به دست جمعه‌خان، حاصل این تحرکات بود. این جبهه که بعدها مورد حمایت طایفه سردارزایی و برخی کشورهای عرب قرار گرفت، حملات مسلحانه پراکنده‌ای را تدارک دید و توانست تا اوایل دهه ۱۳۵۰ به فعالیت خود ادامه دهد؛ اما

از سوی دیگر، ماهیت خان ستیزی انقلاب، با به خطر انداختن قدرت و اقتدار خوانین، موجب فراری شدن آنها از منطقه به بلوچستان پاکستان شد. این تغییرات به سرعت باعث گشت که روحانیون سنی مذهب کم‌کم خود را به رهبران نهضتی مذهبی مبدل ساخته و خواسته‌هایی از قبیل حقوق مساوی و برابر در حاکمیت را مطرح نمایند. پس به طور خلاصه این تحولات جدید عبارت بودند از: افزایش حضور روشنفکران در حاکمیت، به خطر افتادن نفوذ سردارها و افزایش میزان اقتدار روحانیون سنی مذهب در هرم اجتماعی.

با این مقدمه، به نظر می‌رسد تحرکات سیاسی سازماندهی شده در بعد از انقلاب را بتوان در چهار مرحله نسبتاً مجزا از همدیگر شناسایی کرد و ویژگی‌هایی را برای هر کدام برشمرد؛ این مرحله‌بندی کمک فراوانی برای رسیدن به هدف بحث که در قالب فرضیه بیان شد، (یعنی شکاف متراکم که منجر به افزایش خشونت می‌گردد)، خواهد کرد. مرحله اول: نخستین گام‌های مؤثر که نشان‌دهنده شکاف میان حاکمیت و قوم بلوچ بود را مولویها برداشتند. همزمان با رونق فعالیت گروه‌ها و احزاب در کشور، گروهی از مسولویهای منطقه اقدام

در این‌گونه تلاش‌های شناسایی و بر روی آنها اعمال کنترل نماید؛ این سه مؤلفه عبارت بودند از: خان یا سردارها، ترانزیت مواد مخدر و عامل سوم روشنفکران که عموماً اندیشه‌های مارکسیستی داشتند. بدین ترتیب در سالهای قبل از انقلاب، هر چند میان قوم بلوچ و حاکمیت، شکافهای اساسی وجود داشت ولی به واسطه سیاست‌گذاریهای رژیم و همچنین شرایط داخلی، این شکافها حرکتیایی جدی را بر ضد حاکمیت به همراه نداشت.

۲- بعد از انقلاب اسلامی

پس از پیروزی انقلاب اسلامی فعالیت‌های سیاسی و مذهبی به سرعت در بلوچستان آغاز شد و قوم بلوچ را در آستانه تحولات جدیدی قرار داد. از یک طرف دولت موقت تا حدودی بلوچها را در امور سیاسی منطقه فعال نمود و به یک باره میزان مشارکت آنها را در اداره امور منطقه افزایش داد، به طوری که دکتر دانش نارویی استاد دانشگاه به استانداری سیستان و بلوچستان رسید و فردی به نام گشماذهی مدیرکلی بهداری را عهده‌دار شد و بسیاری از روشنفکران بلوچ نیز به سمت‌ها و مشاغل مهم دیگری گمارده شدند.

۲۷۷ در معرض افکار عمومی قرار داده و از آنان می‌خواهند نسبت به آن اعلام موضع بنمایند.

د - حادثه عیدگاه زاهدان

چند روز قبل از حادثه عیدگاه ۱۳۵۸ اتفاقاتی رخ می‌دهد که زمینه‌ساز درگیری‌هایی چند می‌شود. در شهرستان چابهار، استاندار و تعدادی از مسئولان را عده‌ای به گروگان می‌گیرند. همچنین فرماندار شهرستان ایران‌شهر نیز در محل فرمانداری به گروگان گرفته می‌شود. از سوی دیگر، درگیری‌هایی نیز در چند منطقه از جمله شهرستان خاش روی می‌دهد که چندین تن کشته می‌شوند. در نتیجه این اتفاقات دولت موقت هیأتی را به زاهدان گسیل می‌دارد تا با بررسی مسائل مورد اشاره مردم را اعم از شیعه و سنی به وحدت با یکدیگر دعوت نماید. قرار بر این می‌شود که ابراهیم یزدی یکی از وزرای کابینه دولت موقت که مسؤولیت هیأت را عهده‌دار بود در مراسمی که به همین منظور در عیدگاه برپا شده بود سخنرانی کند. به محض ورود هیأت، افراد ناشناسی به محل

۱- عیدگاه مکانی است که اهل سنت در آن نمازهای عیدین فطر و قربان را برگزار می‌کنند.

به تأسیس حزبی تحت عنوان حزب اتحاد المسلمین در زاهدان نمودند. رهبر این حزب مولوی عبدالعزیز ملازهی (ملازاده) بود. وی پیشوای وقت اهل سنت منطقه به شمار می‌رفت و تا حدی از نفوذ در بین مردم و مولویها برخوردار بود. اهداف و مواضع این حزب هر چند خواسته‌های محلی و قومی‌ای از قبیل واگذاری پستها به افراد بومی و دادن خودمختاری به مردم بلوچ را شامل می‌شد، ولی مهمترین هدف آن عبارت بود از «جلوگیری از هرگونه مقررات و قوانین در مناطق سنی نشین که مغایر با اصول و عقاید اهل سنت باشد». به دنبال تأسیس حزب، رهبران اهل سنت منطقه، مخالفت خود را با اصل دوازدهم پیش‌نویس قانون اساسی یعنی به رسمیت شناختن مذهب شیعه در کشور و همچنین شرط شیعه بودن رییس جمهور آشکارا ابراز کردند. همین مسأله زمینه مساعدی را برای حضور بلوچها در انتخابات خبرگان قانون اساسی فراهم آورد.

نمایندگان اهل سنت مجلس خبرگان مخالفت خود را درخصوص بعضی از اصول قانون اساسی محدود به جلسات مجلس نساخته و برای تحقق خواسته‌هایشان موضوع را بیش از پیش

تجمع مردم مسلحانه حمله می‌کنند و متعاقب آن درگیری‌هایی شدید میان اهل سنت و شیعیان که عموماً از ساکنان شهرستان زابل بودند به مدت چند روز روی می‌دهد که بر طبق آمارهای غیررسمی تعدادی نیز کشته می‌شوند.

این حادثه در آن زمان نشان داد که طرفین دعوی و مناقشه نه تنها از حیث قومی بلکه از جهت مذهبی و عقیدتی نیز خود را جدا از همدیگر احساس کرده و توسل به خشونت را تنها راه حل مناقشه قلمداد می‌کنند. واقعه عیدگاه را می‌توان یکی از مصادیق عینی تأیید فرضیه مطروحه آغاز بحث قرار داد.

اما این روند در سالهای بعد استمرار نمی‌یابد زیرا اولاً مولوهای اهل سنت هنوز به صورت ساختاری نتوانسته بودند جایگاه خود را در سلسله مراتب قدرت حفظ نمایند و هنوز سردارها از قدرت چشمگیری برخوردار بودند؛ در ثانی علقه‌ها و تمایلات مذهبی نیز در میان لایه‌های مختلف اجتماعی به خصوص گروه سنی جوانان، گسترده‌گی و نفوذ بالایی نداشت. نتیجه این شد که این نوع تحرکات با چنان ویژگی‌ای که گفته شد به مرور جای خود را به تحرکاتی با ماهیت نسبتاً متفاوت از قبل می‌دهد.

مرحله دوم: پس از حادثه عیدگاه، تحرکات و فعالیتهای سیاسی در میان قوم بلوچ به شکل دیگری خود را نشان می‌دهد. سردارها که از نفوذ بالایی در ساختار اجتماعی و سیاسی برخوردار بودند، کشور را ترک می‌کنند و در این میان برخی از آنها فعالیتهای سیاسی خود را به صورت سازماندهی شده با کمک بعضی از کشورها پایه‌ریزی می‌کنند.

عراق به واسطه نفوذ تاریخی اش در منطقه (راه‌اندازی جبهه آزادیبخش بلوچستان) تشکیلات جدیدی را تحت عنوان جبهه وحدت بلوچ به وسیله جمعه‌خان بلوچ که از مؤسسان جبهه آزادیبخش بود و میرمولا دادمرازهی یکی از سردارهای با نفوذ منطقه تشکیل می‌دهد.

این دو تن با همکاری خوانین فعالیت خود را به اسم به دست آوردن حقوق از دست رفته قوم بلوچ، تأمین حیثیت و شرف قومی - ملی بلوچستان و وادارسازی جمهوری اسلامی به دادن خودمختاری در چارچوب یک حکومت فدرال، سازماندهی نموده و در ابتدای سال ۶۰ موجودیت جبهه وحدت بلوچ را اعلام می‌کند.

اختلافات شدید به وجود آمده در

سازمان مزبور، خواسته‌های مطرح شده عمدتاً قومی و فرهنگی بودند و بر این شکافها بیشتر تأکید می‌شد. از سوی دیگر، این تحرکات نتوانسته بود همراهی توده‌های قوم بلوچ را با خود داشته باشد، زیرا از یک طرف وابستگی به قدرتهای خارجی در فعالیت آنها کاملاً مشهود بود و از سوی دیگر خوانین و سردارها، جایگاه اجتماعی خود را تا حدودی از دست داده بودند و یا این که حداقل در کنار خود رقابیی را احساس می‌کردند، که این امر مانع از کامیابی آنها شده بود. اما این رقیبان کسانی نبودند جزء مولویها که همچنان در این دوره سیر صعودی و ارتقای اجتماعی خود را طی می‌کردند بدون آن که در هیچ سازمان یا تشکیلات خاصی فعالیتهای خود را سازماندهی کنند.

مرحله سوم: به مرور جناحهای رادیکال علما شروع به تشکیل احزاب و سازمانهای سیاسی می‌نمایند از مهمترین این احزاب می‌توان به سازمان مجاهدین اهل سنت، مجلس اعلای اهل سنت، جمعیت دفاع از حقوق اهل سنت ایران و حزب الفرقان ایران نام برد که یکی پس از دیگری اعلام موجودیت می‌کنند. در این میان سازمان مجاهدین اهل سنت دارای قدمت زیادتری است.

زمینه چگونگی توزیع پولهای اهدایی از عراق و نهضت مقاومت ملی باعث می‌شود در فروردین ماه سال ۱۳۶۴ میرمولا دادسردارزهی از ریاست جبهه و مسؤولیت خود خلع و جبهه به صورت شورایی اداره گردد؛ اما وضعیت جدید نیز دوام چندان نمی‌یابد و با دخالت مستقیم عراق، از درون این جبهه، جنبش مجاهدین بلوچستان ایران (جمبا) فعالیتش را آغاز می‌کند.

با انتخاب محمدخان میرلاشاری به رهبری این جنبش، عملاً فعالیت نظامی جنبش از نیمه دوم سال ۶۴ آغاز می‌شود. جنبش هدف خود را خودمختاری بلوچستان با خط مشی حرکت مسلحانه اعلام می‌کند.

پذیرش زبان بلوچی به مثابه زبان رسمی و مبارزه با فساد، از جمله برنامه‌های مهم دولت خودمختار اعلام می‌گردد. در بین سالهای ۶۴ تا ۶۹ که اوج فعالیت جنبش می‌باشد، اعضای جنبش توانستند خسارات و آسیبهایی به امکانات و تأسیسات دولتی بزنند. همزمان با جنگ خلیج فارس و عدم سرویس دهی افسران عراقی به جنبش، انحلال آن اعلام می‌شود.

در این مرحله از تحرکات سیاسی، به واسطه حضور خوانین در رأس دو

این سازمان اهداف خود را تلاش برای احیای مجدد اسلام و جامعه اسلامی، و دفاع عادلانه از حقوق اهل سنت ایران و جهان اعلام می‌دارد. این سازمان با حزب اتحاد اسلامی افغانستان به رهبری عبدالرسول سیاف ارتباط نزدیکی را برقرار می‌کند و ضمن تقویت بخش نظامی سازمان، از کمکها و امکانات آنان نیز استفاده می‌نماید. همچنین سازمان سعی می‌کند با مولویهای سرشناس داخل کشور تماس برقرار نموده و نظرات و ایده‌های خود را به آنها بقبولاند که ظاهراً توفیق چندانی در این امر نمی‌یابد. حدود یکسال پس از شکل‌گیری سازمان با هدف یکی کردن فعالیت گروههای مختلف بلوچی مستقر در پاکستان، جبهه‌ای تحت عنوان مجلس اعلای اهل سنت ایران اعلام موجودیت می‌کند. سازمانهایی از قبیل مجاهدین اهل سنت، مجاهدین بلوچستان ایران، جنبش پایداری بلوچستان ایران و ...^{۱۰} تلاش می‌کنند که با متمرکز ساختن امکانات و توانمندیهای خود مبارزه در برابر نظام جمهوری اسلامی ایران را تشدید کنند. مجلس اعلای اهل سنت در سال ۱۳۶۹ با انتخاب علی‌اکبر ملازاده به سخنگویی خود، به صورت

رسمی در لندن اعلام موجودیت می‌کند.

مجلس اعلای نخستین تلاش برای اتحاد میان خوانین و مولویهای ناراضی بود که ظاهراً بتواند حمایت مردم بلوچ را با خود همراه سازد. به عبارت دیگر، خوانین و سردارهای فراری بدین نتیجه رسیده بودند که برای پیشبرد اهداف خود ناگزیر هستند که فعالیت‌های خود را رنگ مذهبی ببخشند و در حقیقت بتوانند از شکاف مذهبی موجود میان مردم بلوچ و حاکمیت نیز به نفع خود بهره‌برداری کنند.

در پایان این مرحله می‌توان گفت که تشکیل سازمان مجاهدین اهل سنت از یک سو عملاً مولویهای اهل سنت را به شکل کاملاً سازماندهی شده و تشکیلاتی وارد عرصه مبارزات سیاسی کرد و از سوی دیگر تشکیل مجلس اعلای زمینه نزدیکی میان دو جبهه قومی و مذهبی را در بلوچستان پی‌ریزی کرد. در عین حالی که این تلاشها عمدتاً در خارج پایه‌ریزی می‌شد، در داخل کشور نیز مولویها به شیوه‌ای دیگر در جهت طرح خواسته‌ها و مطالبات سیاسی و مذهبی خود تلاش می‌کردند. اوج این نوع تحرکات را می‌توان در واقعه موسوم به مسجد مکی زاهدان مشاهده کرد.

ویژه جمعیت علمای اسلام از این گروه و در برابر آن حمایت دولت ایران از مخالفان طالبان، به مرور مقبولیت و محبوبیت معنوی این گروه را نزد اهل سنت بلوچ ایجاد می‌کند به طوری که بخشی از مولویهای ناراضی از حکومت به شدت به طالبان گرایش می‌یابند. علاوه بر این، طالبان با اعلام آزادی خرید و فروش مواد مخدر در مناطق تحت اشغال خود، گروههای قاچاق مواد مخدر را که عمدتاً از ایرانیان بلوچ می‌باشند و رهبری آنها را خوانین و سردارهای بلوچ به عهده دارند در زیر چتر حمایتی خود قرار می‌دهد نتیجه آنکه ائتلاف بین جنبش قومی و مذهبی در این مرحله با حمایت مستقیم گروه طالبان شکل جدیدتری به خود می‌گیرد و زمینه را برای بروز فعالیتهای خشونت‌آمیز به نحو مطلوب فراهم می‌کند.

تشکیل پایگاههای آموزش نظامی در استان نیمروز و در نهایت تشکیل گروهی تحت عنوان حزب الفرقان که عملاً اعضا و رهبران آن از طلاب و مولویهای ناراضی اهل سنت بلوچ می‌باشد، کاملاً به شکاف بین قوم بلوچ و حاکمیت رنگ مذهبی می‌دهد. ترور، آدم‌ربایی، درگیریهای مسلحانه درون

پس از تخریب کاروانسرای فیض مشهد، روحانیت اهل سنت زاهدان، تخریب کاروانسرای فیض را محکوم می‌کند و انگیزه مناسبی برای اعتراض فراهم می‌گردد. در روز ۱۲ بهمن ماه ۱۳۷۲، تعدادی از مردم شهر به‌خصوص طلاب جوان بلوچ ضمن اجتماع در مسجد مکی نسبت به تخریب کاروانسرا به دست دولت اعتراض می‌کنند و با تعطیل شدن مغازه‌ها این اعتراض شکل گسترده‌ای به خود می‌گیرد، به طوری که پس از گذشت چند ساعت از تجمع در مسجد، معترضین اقدام به تخریب بعضی اماکن و اموال دولتی کرده و با مأمورین انتظامی درگیر می‌شوند. می‌توان گفت این دومین حرکت اعتراض‌آمیز مردم بلوچ با انگیزه مذهبی در بلوچستان بود که رنگ خشونت نیز به خود گرفت.

مرحله چهارم: با ظهور طالبان در عرصه سیاسی افغانستان فصل جدیدی از تعاملات میان گروههای سیاسی مذهبی اهل سنت بلوچ با گروههای افغان آغاز می‌شود که ماهیتاً با تعاملات قبلی متفاوت می‌باشد.

ظهور طالبان در سال ۱۳۷۳ در استان نیمروز افغانستان و حمایت همه‌جانبه احزاب مذهبی پاکستان به

شهری، راهبندان و سرقت خودروهای دولتی از جمله حوادث خشونت‌باری است که از این سال به بعد در بلوچستان روی می‌دهد.

۵- نتیجه‌گیری

بررسی تحولات سیاسی پس از انقلاب در میان قوم بلوچ نشان داد که در مرحله اول متأسفانه، حوادثی، منجر به خشونت گردید. این امر اولاً به واسطه حضور فعالانه روحانیون اهل سنت در صحنه سیاسی منطقه بود که به مطالبات و خواسته‌های سیاسی صبغه مذهبی می‌دادند و در ثانی فضای سیاسی حاکم بر کشور به گونه‌ای بود که زمینه مساعدی برای این‌گونه وقایع ایجاد می‌گردید. به واسطه این که تغییرات اساسی در ساختار نظام قشربندی حاکم بر قوم بلوچ ایجاد نگردید شرایط تا حدودی به حالت قبل بازگشت و گروه‌های سیاسی که رهبران آنها خوانین بودند عمدتاً با انگیزه قومی فعالیت خود را سازمان دادند ولی نتوانستند توده‌های مردم را با خود همراه سازند؛ اما پس از قدرت گرفتن طالبان در افغانستان و قربت‌های مذهبی میان آنها و قوم بلوچ،

مجدداً تحركات، صبغه مذهبی به خود گرفت و شکاف‌های موجود را نه تنها فعال‌تر بلکه متراکم‌تر نمود. در نتیجه، میزان بروز رفتارهای خشونت‌آمیز نیز افزایش یافت. سخن آخر این است که هرچند اختلافات مذهبی می‌تواند زمینه و بستر مناسبی را برای رفتارهای خشونت‌آمیز فراهم کند اما در مورد بلوچستان اختلافات مذهبی به واسطه علل متعددی منجر به شکاف‌های عمیقی شده است و مناسب است برای کاهش اختلافات و برخی رفتارهای خشونت‌آمیز استراتژی و سیاست‌های وحدت و وفاق به شکل واقعی پیگیری شود.